

تبیین چابستی نهاد و استلزامات آن در علوم اجتماعی

حسن آقائزری*

چکیده

رویکرد نهادگرایی در دانش اقتصاد از مهم‌ترین نحله‌های این دانش است که قدمت آن به اوائل قرن بیستم می‌رسد. از آن زمان تاکنون مسأله چابستی نهاد و تبیین آن مورد توجه فیلسوفان علوم اجتماعی و از جمله فیلسوفان علم اقتصاد بوده است. توجه به ویژگی‌های نهاد در دو رویکرد نهادگرایی متقدم و نهادگرایی متأخر و تبیین آنها در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفته و در آن به عناصر «عادت»، «وابستگی نهادها به افراد»، «شکل‌گیری افراد توسط نهادها»، «قواعد تثبیت شده و برخوردار از قابلیت تدوین بالقوه»، «چارچوب‌های رفتاری» و «قوام‌بخش بودن این قواعد» اشاره شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در پایان نیز به برخی از استلزامات نهادها در علوم اجتماعی از جمله استلزامات هستی‌شناختی و روش‌شناختی آنها اشاره رفته است. واژگان کلیدی: نهاد، نهادگرایان متقدم، نهادگرایان متأخر، نهادگرایان جدید، اقتصاد

مقدمه

مفهوم نهاد از مفاهیم ساده اجتماعی همانند مفهوم مردم، ارتباطات اجتماعی، همبستگی اجتماعی، وحدت ملی و... نیست تا اینکه تبیین آن به آسانی انجام پذیرد، بلکه تعریف آن با پیچیدگی خاصی مواجه است و بر همین اساس در تبیین چستی آن اتفاق نظر وجود ندارد. البته این دشواری تعریف بدین معنا نیست که باید آن را کنار گذاشت؛ زیرا بدون داشتن فهم مناسب از چستی آن نمی‌توان تحلیل نظری و تجربی درستی از کارکرد آنها ارائه داد.

واژه «نهاد» و مشتقات آن توسط وبلن به واژگان و ادبیات علم اقتصاد وارد شده است (هومن، ۱۹۳۲، ج ۲۲، ش ۱)، اما از زمان پیدایش ادبیات اقتصاد و رویکرد نهادگرایی تاکنون تعاریف مختلفی از این واژه ارائه شده است. از آنجاییکه این اختلاف بین نهادگرایان قدیم و جدید بیشتر به چشم می‌خورد، از این رو در این مقاله ابتدا تعریف نهادگرایان قدیم و نقد آن و سپس تعریف نهادگرایان جدید از قبیل نورث و ویلیامسون به صورت فشرده و آنگاه تعریف جان سرل با تفصیل بیشتر و در نهایت استلزامات نهاد براساس این تعریف با علوم اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. تعریف نهادگرایان قدیم

یکی از بنیان‌گذاران بحث «نهاد»، وبلن^۱ است. او هیچگاه تعریف دقیق و جامعی از مفهوم نهاد ارائه نکرده است (همیلتون، ۱۹۸۶: ۵۲۹). از برخی عبارات او می‌توان استفاده کرد که از دیدگاه او «نهادها» آن دسته از عادات تثبیت شده فکری و مشترک در بین عموم انسان‌ها هستند. بنابراین از منظر او نهادها محصول عادات هستند (ر.ک: وبلن، ۱۹۰۹: ۸-۶۲۶).

میچل نیز در عباراتی مشابه، نهاد را چنین معنا کرده است:

مفاهیم اجتماعی، هسته نهادهای اجتماعی هستند. نهادها چیزی نیستند جز عادات فکری رائج که به مثابه هنجارهای هدایت‌کننده رفتار از مقبولیت عامه برخوردار شده‌اند. مفاهیم اجتماعی در قالب نهادها به عنوان یک مرجع هنجاری خاص برای افراد محسوب می‌شوند. استفاده روزمره این مفاهیم توسط تمامی افراد یک گروه اجتماعی موجب می‌شود الگوهای مشترکی در آنها بدون دخالت دانش‌شان شکل بگیرد و گهگاه بر سر راه کسانی که علاقه دارند با شیوه‌های اصلی (اولیه) کار کنند مانع ایجاد شود. (میچل، ۱۹۱۰، ص ۲۰۳)

برخی از نهادگرایان متأخر این نحله نظیر هاجسون نیز نهادها را به عنوان سیستم‌هایی از قواعد

1. Thoresten Veblen (1857 - 1926)

متداول و تثبیت شده در جامعه نظیر زبان، قانون و بنگاه‌ها تعریف کرده‌اند که ساختار تعاملات اجتماعی را تشکیل می‌دهند (هاجسون، ۲۰۰۶، ص ۲). از دیدگاه هاجسون، نهاد، ساختار اجتماعی خاصی است که قواعد رفتار و تفسیر آن «به طور بالقوه قابل تدوین» بوده، به طور آشکار یا فطری هنجاری هستند (همان). این موضوع از این واقعیت نشأت می‌گیرد که یک نهاد تنها زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که مردم تلقی ذهنی و اعتقادی خاصی در ارتباط با آن داشته باشند. قواعد رفتاری و تفسیری یک نهاد باید از پذیرش همگانی برخوردار باشند همچنانکه این پذیرش همگانی را در مورد نهاد پول و نهاد زبان می‌توان مشاهده کرد.

نکته قابل توجه این است که هاجسون ویژگی قابلیت تدوین بودن را با قید «بالقوه» در تعریف نهاد استفاده می‌کند، این نکته از آن جهت مهم است که بسیاری از قواعد از قبیل قواعد دستوری بدون وجود فرمول‌بندی ذهنی خاصی، پیروی می‌شوند، که توسط بسیاری افراد به طور منظم مورد استفاده قرار می‌گیرند. (ر.ک: مشهدی احمد، ۱۳۹۲، ص ۵۷)

هاجسون درباره این پرسش که مردم چگونه قواعد را می‌فهمند و از آنها پیروی می‌کنند چنین پاسخ می‌دهد که ارزش‌گذاری و درک قواعد به طور اجتناب‌ناپذیری یک فرایند از تعاملات اجتماعی است؛ مثلاً یک شخص آنگاه از جهت‌نما استفاده می‌کند که افراد جامعه به طور معمول از جهت‌نماها استفاده کنند، به عبارت دیگر این «یک رویه عمومی» شده باشد. بر همین اساس، هاجسون بر نقش «عادت» در شکل‌گیری «نهادها» تأکید می‌کند:

عادات ماده سازنده نهادها هستند و موجب تقویت دوام، قدرت و اقتدار هنجاری آنها می‌شوند؛ به همین شکل نهادها نیز از طریق بازتولید عادات فکری مشترک سازوکارهای قدرتمندی از دنباله‌روی و توافقات هنجاری را به وجود می‌آورند (همان).

واقعیت این است که در دیدگاه نهادگرایان قدیم، «عادت»، در تعریف نهاد، نقش کلیدی دارد به گونه‌ای که در شکل‌دهی و تداوم نهادها نیز عنصر تأثیرگذار تلقی می‌شود؛ به طور مثال وبلن در خصوص تداوم نهادها چنین اظهار نظر می‌کند:

نهادها از این لحاظ از دیرباز باقی مانده‌اند که چارچوب فکری و عاداتی هستند که انسان‌ها آنها را در طول زندگی خود ساخته و پرداخته‌اند. (وبلن، ۱۳۸۳، ص ۲۱۱)

۲. نقد اجمالی دیدگاه نهادگرایان قدیم

آنچه در دیدگاه نهادگرایان قدیم قابل تأمل است، این است که عادت یا چارچوب فکری، که عنصر اساسی در چیستی و ماهیت نهاد است، دارای ابهام است. بی‌شک «عادت» چون برساخته از

انسان‌هاست، در تعاملات اجتماعی کسب می‌شود و به‌طور ژنتیک قابل انتقال نیست، اما چرایی پیدایش و پرداخته شدن آنها توسط انسان‌ها و چگونگی این پردازش در حیات اجتماعی آنها، واضح نیست. از این گذشته رفتار تکراری هرچند در تثبیت یک «عادت» تأثیر چشمگیر دارد اما «عادت»، مرادف رفتار نمی‌باشد، خصوصاً که این واژه به فکر و اندیشه انسانی نسبت داده شود و عنوان «عادت فکری» به کار گرفته شود. بر این اساس تعریف نهاد بر این مبنا که هسته مرکزی آن را عنصر «عادت فکری» تشکیل می‌دهد، وضوح لازم را ندارد.

۳. تعریف نهادگرایان جدید

نهادگرایان جدید تعاریف مختلفی از نهاد ارائه داده‌اند که نقل همه آنها ضرورتی ندارد و تنها تعاریف برخی پیشگامان آنها مانند نورث، ویلیامسون و جان سرل که در شکل‌گیری ادبیات علمی نهادگرایی نقش به‌سزایی داشته‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تعریف نهاد از دیدگاه نورث

نورث، نهاد را این‌گونه تعریف می‌نماید:

نهادها قوانین بازی در جامعه‌اند یا به عبارتی دقیق‌تر قیودی هستند وضع شده از جانب نوع بشر که روابط متقابل انسان‌ها با یکدیگر را شکل می‌دهند و سبب نظام‌مند شدن انگیزه‌های نهفته در مبادلات بشری می‌گردند. (نورث، ۱۳۷۷: ۱۹-۲۱)

بنابراین از نظر نورث، نهادها عبارت‌اند از قیود و محدودیت‌هایی که توسط بشر شکل گرفته‌اند و با تعیین ساختار انگیزش و تعاملات انسانی عملکرد اجتماعی - اقتصادی جامعه‌ها را رقم می‌زنند.

این محدودیت نهادهای رسمی، نهادهای غیررسمی و نحوه اجرای آنها را دربرمی‌گیرد. در میان نهادهای رسمی می‌توان مقررات، قانون اساسی، قراردادها و حقوق مالکیت را نام برد. این نهادها در جامعه از مشروعیت بالایی برخوردارند. نهادهای غیررسمی عبارتند از هنجارها، اخلاق، رسوم و ایدئولوژی. این نوع نهادها قوانین غیررسمی جامعه و بخشی از فرهنگ به حساب می‌آیند. بررسی ریشه‌های نهادهای غیررسمی، موضوع پیچیده و تأثیرگذاری است که مورد توجه پژوهشگران علوم اجتماعی بوده است. (نورث، ۱۹۹۵)

تعریف نهاد از دیدگاه ویلیامسون

همان گونه که مشاهده شد در تعریف نورث هرچند به قوانین بازی، چارچوب‌های رفتاری، تعاملی توجه شده است، اما ارتباط قوانین رسمی و غیررسمی از جهت طبقه‌بندی، تأثیرگذاری به طور واضح بیان نشده است؛ از این رو ویلیامسون در تعریف خود از نهاد، با توجه کردن به سلسله‌مراتب عناصر نهادی، این کاستی را مرتفع نموده است. وی تحلیل خود را از این عناصر در چهار سطح زیر ارائه نموده است.

سطح یک: نهادهای غیررسمی، هنجارها، سنت‌ها، مذهب، ارزش‌های اخلاقی - اجتماعی، برخی جنبه‌های زبان و معرفت فردی - اجتماعی در این سطح قرار دارند. بی‌شک تغییرات در این سطح مستلزم تغییرات فرهنگی است؛ از این رو تحول در این سطح آهسته انجام می‌پذیرد.

سطح دوم: محیط نهادی است که شامل قواعد رسمی بازی از قبیل قانون اساسی، حقوق مالکیت، و سایر قوانین عادی می‌شود؛ در واقع براساس هنجارها، ارزش‌های اجتماعی، آداب و رسوم ایجاد شده در سطح یک، قوانین و چارچوب‌های بازی وضع می‌شوند. بی‌شک هماهنگی قواعد بازی با عناصر سطح یک، مهم‌ترین عامل ماندگاری و تأثیرگذاری آنهاست. بدون تغییر در سطح یک، تغییر این قواعد، زمینه‌ساز بروز تضاد اجتماعی - فرهنگی است و اجرای آنها را با مشکل مواجه می‌نماید.

سطح سوم: نهادهای حکمرانی و اعمال حاکمیت و تدبیر امور است. سازماندهی نظم در جامعه با اعمال مدیریت شکل می‌گیرد. در سایه این سازمان‌دهی، تضادها کاهش یافته، منافع افراد به طور نسبی تضمین می‌گردد. اهمیت اعمال مدیریت و ساختار حاکمیت بدین جهت است که به صورت کارکردی بر سطوح انگیزشی افراد جامعه تأثیر می‌گذارد. مجموعه قوانین عادی، آئین‌نامه‌ها و بخش‌نامه‌هایی که برای اجرای قواعد بازی تنظیم می‌شوند در این سطح قرار می‌گیرند.

سطح چهارم: تخصیص منابع و اشتغال را زیرپوشش قرار می‌دهد. در این سطح بنگاه به عنوان یک تابع تولید قرار می‌گیرد و قیمت‌ها، سازگاری انگیزش‌ها، پیش‌بینی انگیزه‌ها براساس نظریه بنگاه سازمان می‌یابد. (ویلیامسون، ۵۹۵-۶۱۳)

تعریف ویلیامسون از نهاد هرچند ابهام چگونگی ارتباط بین قوانین رسمی و غیررسمی را ندارد، اما عناوینی همچون آداب، رسوم و سنت‌ها را در شکل‌گیری سطح یک نهاد مؤثر دانسته است. مشکل اساسی تعریف وی این است که چیستی نهاد به طور واضح بیان نشده است. از یک طرف هنجارها، سنت‌ها و آداب و رسوم را در پیدایش آن مؤثر می‌داند و از طرف دیگر قوانین رسمی و غیر رسمی را که از جنس قانون و قراردادهای اجتماعی به حساب می‌آیند، در تعریف خود

مورد توجه قرار داده است. در واقع، اختلاف و تنوع عناصر سازنده چیستی نهاد، موجب ابهام و اجمال ماهیت و مفهوم آن شده است. از این‌رو جان راجرز سرل^۱ فیلسوف ذهن و زبان معاصر که یکی دیگر از پیشگامان نهادگرایی جدید است، هستی‌شناسی نهاد را از معرفت‌شناسی آن تفکیک نموده و از این جهت در بیان چیستی نهاد، گام مؤثری برداشته است.

تعریف نهاد از دیدگاه سرل

تبیین چیستی نهاد از نظر سرل بر مفاهیمی استوار شده است که با بیان این مفاهیم زمینه تبیین وی فراهم می‌گردد. از این‌رو، آنها را به صورت فشرده مورد بررسی قرار می‌دهیم و آنگاه به تعریف او از ماهیت نهاد می‌پردازیم.

یک. مفهوم واقعیت طبیعی و نهادی

هستی واقعیت طبیعی به قوانین انسان‌ها وابسته نیست، مانند ریزش باران و طلوع خورشید. در مقابل، واقعیت نهادی آن است که هستی آن وابسته به توافق انسان‌هاست و در واقع، وجود آنها بدین‌گونه است که فقط به واسطه توافق انسانی در حوزه واقعیت وارد شده‌اند، مانند واقعیت پول، دولت و زبان. بی‌شک اخبار از هرگونه واقعیت طبیعی، مستلزم به‌کارگیری نهادی به عنوان زبان است؛ مثلاً در بیان جمله «هوا آفتابی است» هم گزاره و هم اخبار و بیان واقعیت به توسط آن از امور نهادی‌اند و فقط وجود آفتاب به عنوان مخبویه، واقعیت طبیعی است. اما در بیان گزاره «دولت تشکیل شده است» هم گزاره و هم اخبار و هم مخبویه از واقعیت‌های نهادی‌اند. (سرل، ۲۰۰۵، ص ۳)

دو. مفهوم التفات درونی و بیرونی

انسان دارای حیث التفاتی است که از جهتی به درونی و بیرونی (ذاتی و عرضی) و از جهت دیگر به فردی و اجتماعی قابل تقسیم است. التفات نسبت به آنچه که مستقل از وضع و قرارداد انسان‌هاست، درونی (ذاتی) است، مثلاً احساس درد، دارای التفات مستقل از وضع انسان‌هاست. در مقابل التفات نسبت به آنچه که توسط انسان‌ها وضع و اعتبار شده، بیرونی (عارضی) است، مثلاً گزاره «من احساس تشنگی می‌کنم» دارای التفات بیرونی است؛ زیرا با گزاره‌ای که دارای جنبه دلالت و اخبار است، واقعیت درونی بازگو شده است. (سرل، ۱۹۹۸، ص ۱۱۷)

1. John Rogers Searle

سه. مفهوم واقعیت مستقل از انسان و وابسته به انسان

برخی از وجوه واقعیت در زمره اموری هستند که کاملاً مستقل از انسان اند، مثل وجود آسمان که بود و نبود انسان‌ها در وجود داشتن آن تأثیری ندارد. در مقابل، برخی دیگر از وجوه واقعیت، وابسته به انسان است از آن جهت که دارای ویژگی التفات می‌باشد، مثلاً اجزاء فیزیکی پیچ‌گوشی از قبیل دسته و فلز خاص آن، وجه مستقل از انسان به حساب می‌آیند، اما جنبه ابزاری بودن آن وابسته به انسان است که برای باز و بسته کردن پیچ استفاده می‌شود. نکته دقیقی که باید بدان توجه داشت این است که تحقق ارتفاع یک ساختمان وابسته به محاسبه انسان‌ها نیست، ولی بیان این ارتفاع با مفاهیم متر و سانتی‌متر انجام می‌گیرد که توسط انسان‌ها وضع و جعل شده‌اند تا مسیر اندیشیدن و اخبار از اشیاء خارجی را هموار سازند.

تمایز وجوه مستقل از وجوه وابسته به مشاهده‌گر، در واقع همان تمایز حیث التفات درونی و بیرونی (ذاتی و عرضی) است. انسان قدرت درک واقعیت‌های مستقل از انسان را دارد همچنانکه توان فهم واقعیت‌های وابسته به التفات انسان از قبیل پول، دولت، ریاست و ... را دارد. (سرل، ۲۰۰۵، ص ۴)

چهار. تمایز هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی

هر یک از دو مفهوم هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی یا ابجکتیواند یا سابجکتیو. می‌دانیم که در هستی‌شناسی نحوه وجود اشیاء مورد نظر است، اما در معرفت‌شناسی، اشیاء نه از آن جهت که وجود دارند، بلکه از آن جهت که احکامی بر آنها بار می‌شود، مورد توجه قرار می‌گیرند. ماهیت‌هایی مانند درد و لذت که از جهت هستی‌شناختی سابجکتیواند می‌توانند به لحاظ معرفت‌شناسی، ابجکتیو باشند؛ مثل گزاره «من امروز خوشحالم». همچنانکه ماهیت‌هایی که به لحاظ هستی‌شناختی سابجکتیواند، می‌توانند از لحاظ معرفت‌شناختی سابجکتیو باشند، مثل گزاره «مفهوم انسان، کلی است». بنابراین با ماهیاتی که از نظر هستی‌شناختی ابجکتیواند، می‌توان از لحاظ معرفت‌شناختی گزاره سابجکتیو ساخت، مانند گزاره «این کوه زیباست». همچنین با ماهیت‌هایی که از نظر هستی‌شناختی سابجکتیواند، می‌توان به لحاظ معرفت‌شناختی گزاره‌های ابجکتیو ساخت، مانند گزاره «او امروز درد بیشتری دارد». نکته قابل توجه این است که واقعیت‌هایی که از جهت هستی‌شناختی سابجکتیواند، می‌توانند از جهت معرفت‌شناختی ابجکتیو باشند، همچنانکه با واقعیت‌هایی که از جهت هستی‌شناختی ابجکتیو هستند، می‌توان از جهت معرفت‌شناختی گزاره سابجکتیو درباره آنها ساخت، مانند «کوه‌های شمال ایران زیبا هستند».

(سرل، ۱۹۹۵، ص ۱۰)

پنج. مفهوم تعیین کارکرد

انسان در خلق کارکردها واجد توانایی بسیار بالایی است. از این رو متناسب با استعداد اشیاء گوناگون طبیعی و مصنوعی، کارکردهایی را تعیین می‌کند. اشیای طبیعی مانند یک قطعه سنگ برای تعیین وزن، و اشیاء مصنوعی مانند صندلی برای نشستن دارای کارکرد هستند. کارکردها ساخته و پرداخته انسان‌ها هستند و با حیث التفاتی به وجود می‌آیند؛ زیرا در راستای هدف یا اهدافی به وجود می‌آیند و چون التفات به صورت جمعی هم می‌تواند انجام پذیرد، تعیین کارکرد هم به صورت التفات جمعی، قابل تحقق است.

بی‌شک گستره‌اموری که برای آنها کارکرد تعیین می‌شود به اعیان فیزیکی محدود نیست. نهادهای بشری هم دارای کارکرد هستند، مثلاً نهاد ازدواج برای اشباع غریزه جنسی و تولید نسل، و نهاد قوه دفاعی برای دفاع از کیان جامعه کارکرد دارند. (سرل، ۱۹۹۵، ص ۱۴)

شش. مفهوم التفات جمعی

حیث التفاتی به استعدادی از ذهن دلالت می‌کند که معطوف به امور جهان خارج می‌شود، مثلاً باورها، امیدها، بیم‌ها، تمایلات و هیجانات اداری، حیث التفاتی هستند؛ زیرا معطوف به منطقی در خارج‌اند. این استعداد ذهن می‌تواند به صورت جمعی خودنمایی کند، مثلاً فعالیت افراد در یک حرکت سیاسی بر اساس مشارکت، همدلی و هدف مشترک آنها انجام می‌پذیرد و با توجه به اینکه التفات می‌تواند به صورت جمعی انجام پذیرد، تعیین کارکرد هم که جنبه‌ای از حیث التفاتی است، به صورت جمعی تحقق‌پذیر است.

در واقع تعیین جمعی کارکرد در شکل‌گیری واقعیت نهاد، نقش اساسی ایفاء می‌کند. بر همین اساس، آنچه در تبیین واقعیت نهادی مورد نیاز است، تعیین جمعی کارکرد و از قابلیت‌ها و توان‌مندی‌های انسان به حساب می‌آید (سرل، ۲۰۰۵، ص ۶). از ترکیب دو مفهوم «تعیین کارکرد» و «حیث التفاتی»، مفهوم «تعیین جمعی کارکرد» قابل استنتاج است، مثلاً افراد قبیله، سنگ بزرگی را که روی زمین افتاده است، به عنوان صندلی استفاده می‌کنند و کارکرد صندلی بودن سنگ به طور اتفاقی توسط آنها تعیین می‌گردد. اما کارکردهای وضعی شامل کارکردهایی می‌شود که در اثر ساختار فیزیکی شیء امکان‌پذیر نیست، بلکه به واسطه پذیرش و توافق جمعی ممکن است. شیء یا شخصی که کارکرد وضعی برای او تعیین می‌شود تنها زمانی قادر به القای کارکرد وضعی است

که آن وضع معین به واسطه پذیرش جمعی برای آن شیء یا شخص، تعیین شده باشد، مثلاً حرکتی خاص در بازی فوتبال، گل محسوب می‌شود. در واقع کارکردهای وضعی اعتبارات جمعی انسان‌هاست که بر شیء یا شخص معین بار می‌شود و ایفای این کارکردها وابسته به همین اعتبار جمعی است. برای مثال، این حرکت خاص فیزیکی توپ به طرف دروازه، مشابه دیگر حرکت‌های فیزیکی آن است ولی اعتبار جمعی آن را «گل» به حساب می‌آورد. یا اینکه این شخص مانند دیگر افراد است ولی اعتبار جمعی به او ریاست می‌دهد. بنابراین، قوام این کارکردها به اعتبار جمعی انسان‌هاست.

هفت. مفهوم قواعد نظام‌بخش و قوام‌بخش

قواعدی نظام‌بخش‌اند که تعریف‌بردارند و به رفتار انسان نظم می‌بخشند ولی با نبود آنها اصل رفتار از بین نمی‌رود، مانند قاعده حرکت از دست راست، یا قاعده غذا خوردن با دست راست که هم قابل تعریف است و هم موجب نظم در رفتار راه رفتن و غذا خوردن. اما با نبود چنین قاعده‌ای اصل رفتار راه رفتن و یا غذا خوردن از بین نمی‌رود. در مقابل، قواعد قوام‌بخش به گونه‌ای هستند که واقعیتی را به وجود می‌آورند و انسان‌ها با چنین قواعدی، پدیده‌هایی را ایجاد می‌کنند که قبلاً وجود نداشته‌اند، مثلاً قاعده گل زدن در فوتبال، گل زدن را به وجود می‌آورد و بدون این قاعده، حرکت بازیکنان وجود دارد ولی گل زدن، به حساب نمی‌آید.

همچنین «گزاره من وعده می‌دهم» در شرایط مناسب، تعهد به یک تکلیف محسوب می‌شود. یا این قطعه کاغذ خاص با شرایط معین، اسکناس به حساب می‌آید. بی‌تردید همه واقعیت‌هایی که انسان با آنها تعامل دارد مبتنی بر قواعد قوام‌بخش نیستند. واقعیت‌هایی همانند دویدن یا پیاده‌روی دستجمعی، بر اساس نظم و ترتیب خاص دارای تعریف‌اند ولیکن قوام و هستی آنها وابسته به این ترتیب و نظم خاص نیست. به خلاف گل به حساب آمدن حرکت توپ به طرف دروازه در بازی فوتبال، که آنگاه این حرکت گل محسوب می‌شود که حرکت توپ براساس قاعده خاص انجام پذیرد. در واقع، گل شدن این حرکت خاص توپ، اثری است که با رعایت این قاعده شکل می‌گیرد، همچنانکه ازدواج، اثر جدیدی است که بر وضعیت خاص زندگی مشترک قاعده‌مند، مترتب می‌شود. بر این اساس، قواعد نظام‌بخش به چیزی تعلق می‌گیرند که از پیش موجود است و قواعد قوام‌بخش واقعیت جدیدی ایجاد می‌کنند که پیشتر نبود.

واقعیت‌هایی که وجود آنها وابسته به قواعد است و قواعد، قوام‌بخش آنها هستند، چیستی و واقعیت نهاد را شکل می‌دهند، اگر این قواعد نباشند، این نوع واقعیت‌ها هم وجود نخواهند داشت

و آنگاه که واقعیت نهاد شکل می‌گیرد، کارکردهای وضعی که به واسطه اعتبار جمعی بر آن مترتب می‌شود واقعیت‌های نهادی نامیده می‌شوند؛ مثلاً محدوده جغرافیایی یک کشور با وضع اعتباری و توافق جمعی، «مرز» محسوب می‌شود و این واقعیت اعتباری به عنوان مرز، «نهاد» نامیده می‌شود. بر این نهاد، در سایه تعیین و اعتبار افراد جامعه، کارکردهای وضعی مترتب می‌شود، مثلاً «ورود افراد بدون مجوز به داخل مرز ممنوع است» و «خروج از مرز باید با هماهنگی مسئولان انجام پذیرد»، کارکردهای وضعی اند که با تعیین و اعتبار جمعی بر نهاد «مرز» مترتب می‌شود. این تعیین جمعی کارکردهای وصفی، واقعیت‌های نهادی نامیده می‌شوند.

بنابراین، قواعد قوام‌بخش، واقعیت نهاد را به وجود می‌آورند و با تعیین جمعی کارکرد وضعی، کارکردهایی به عنوان واقعیت‌های نهادی بر این نهاد مترتب می‌گردد. (سرل، ۲۰۰۵، ص ۲۱-۲۲)

چیستی نهاد از نظر سرل

اکنون با توجه به تبیین این مفاهیم، سرل چیستی نهاد را چنین تعریف می‌نماید:

نهاد عبارت است از مجموع قواعد قوام‌بخش که نظام‌مند هستند. برای مثال ازدواج، نهاد است؛ زیرا مجموعه‌ای از قواعد قوام‌بخش که دارای نظام‌اند، اساس آن را تشکیل داده‌اند. همچنین دولت به عنوان نهاد، دارای مجموعه‌ای از قواعد قوام‌بخش است که دارای نظام‌اند و شالوده آن را به وجود آورده‌اند. مالکیت نیز نهاد است؛ زیرا خانواده‌ای از قواعد قوام‌بخش و دارای نظم خاص، آن را فراگرفته است. بر این اساس، دریافت درک صحیح از چیستی نهاد وابسته به فهم روابط میان قواعد قوام‌بخش است که مجموع آنها در نظامی واحد و مرتبط، نهاد مربوطه را شکل داده‌اند. با شناخت این روابط بین قواعد قوام‌بخش، زمینه شناخت ساختار جامعه نیز فراهم می‌شود. در واقع مهم‌ترین عنصری که یک نهاد را ایجاد می‌کند، اعتبار و باور جمعی نسبت به آن است؛ مثلاً پول بودن یک قطعه کاغذ، وابسته به آن است که دولت و ملت پول بودن آن را بپذیرند. با شکل‌گیری این قطعه کاغذ به عنوان پول، شبکه‌ای از قواعد قوام‌بخش و دارای نظام واحد بر آن حاکم می‌گردد؛ برای مثال، خریدن، فروختن، درآمد کسب کردن، پرداخت بابت دیون، ذخیره و پس‌انداز کردن، مجموعه قواعد قوام‌بخشی هستند که بر پول بودن این قطعه کاغذ مترتب می‌شود. هریک از این قواعد قوام‌بخش به یک واقعیت نهادی، ناظر است. از این‌رو، بین نهادها و واقعیت‌های نهادی روابط نظام‌وار شکل می‌گیرد، به‌گونه‌ای که نمی‌توان واقعیت‌های نهادی را به صورت منفرد و مستقل از نهاد مورد شناسایی قرار داد. واقعیت‌های نهادی بخشی از یک نهاد هستند؛ زیرا همچنانکه بیان شد، نهادها براساس مجموعه‌ای از قواعد قوام‌بخش و دارای نظام واحد شکل

می‌گیرند و هر یک از این قواعد، ناظر و ایجادکننده یک واقعیت نهادی است؛ در واقع، واقعیت‌های نهادی نشأت گرفته از هر یک از این قواعد، در چارچوب نهاد قابل فهم‌اند. بر اساس این تبیین و تفسیر از چیستی نهاد، نهاد یک واقعیت اجتماعی است؛ واقعیتی که در پرتو توافق و اعتبار جمعی انسان‌ها به وجود می‌آید و چون واقعیت دارد گزاره‌هایی اخباری در مورد این نوع واقعیت‌ها به طور شهودی صادق‌اند؛ زیرا حکایت از واقعیتی دارند که به لحاظ تطابق آنها با این واقعیت، موجب صدق آنهاست. هر فرد دارای عقل سلیم می‌پذیرد که گزاره «این قطعه کاغذ پول است» دارای صدق و مطابق با واقع است. این «واقع» باید تحقق داشته باشد که گزاره مطابق با آن تلقی شود. این «واقع» غیر از نهاد پول، چیز دیگری نیست بنابراین پول از جهت هستی‌شناختی، سابجکتیو است ولی از نظر معرفت‌شناختی ابجکتیو می‌باشد؛ زیرا همچنانکه اشاره شد به واسطه توافق و اعتبار انسان‌ها واقعیتی به نام نهاد پول شکل گرفته است و اکنون خبر مطابق با این «واقع»، موجب صدق آن می‌شود. گزاره‌ای که از واقعیت طبیعی مانند «باران می‌بارد» خبر می‌دهد، چون مطابق با این واقعیت طبیعی است صادق است، و گزاره‌ای که درباره یک نهاد به عنوان یک واقعیت اجتماعی مانند «او مالک ماشین است» خبر می‌دهد چون مطابق با این واقعیت مورد اعتبار انسان‌ها است نیز صادق است؛ هرچند هستی این واقعیت اجتماعی با اعتبار و توافق شکل گرفته است. (سرل، ۱۹۹۵، ص ۵۱)

۴. ساختار ارتباط واقعیت‌های نهادی به صورت افقی و عمودی

واقعیت‌های نهادی به صورت افقی (عرضی) و عمودی (طولی) در روابط اجتماعی ارتباط برقرار می‌نمایند؛ مثلاً گفتن لفظی خاص در شرایط معین، سخن گفتن محسوب می‌شود. آنگاه ادای کلماتی مانند اینکه «من وعده می‌دهم»، عنوان «وعده» به حساب می‌آید. بر این عنوان، لزوم وفاء مترتب می‌شود که به نوبه خود یک نوع اعتبار و تعهدی است که مورد پذیرش جمعی افراد است. در صورتی که مورد این وعده، ازدواج یا خرید و فروش کالائی باشد، انجام مورد وعده نیز اعتبارات مختلفی را در نهان خود دارد؛ مثلاً اگر مورد وعده، خرید و فروش باشد، انجام آن مستلزم این است که قبلاً چندین واقعیت نهادی به عنوان نظام مبادله کالاها، نظام دارائی و مالکیت افراد از پیش نهادینه شده باشد.

در واقع پذیرش نهاد مالکیت یا ازدواج، واقعیت‌های نهادی گوناگونی را به صورت افقی و عمودی (عرضی و طولی) به دنبال دارد که بدون انجام آنها نمی‌توان نهاد مالکیت یا ازدواج را عملی ساخت؛ مثلاً نهاد مالکیت، واقعیت‌های نهادی طولی را به دنبال دارد که عبارت است از

اینکه هر مالکی حق تصرف در ملک خود را دارد و می‌تواند آن را بفروشد، اجاره دهد (در صورتی که قابل اجاره دادن باشد) و مورد انتفاع و بهره‌برداری خود قرار دهد. در صورتی که آن را مبادله کند، حق دارد اصل تعادل بین مال مورد مبادله و عوض را بر مبادله حاکم سازد و در صورت مغبون شدن، حق فسخ مبادله را دارد، هیچ‌کس حق ندارد به مال او تجاوز کند. این سلسله‌واقعیتهای نهادی به صورت طولی (عمودی) بر مالکیت مترتب می‌شوند؛ همچنانکه ابتداء، نهاد مالکیت پذیرفته می‌شود آنگاه واقعیت‌های نهادی دیگر به صورت عرضی بر آن مترتب می‌گردد، از قبیل اینکه هر کس مالکیت بر مال خودش دارد، حق ندارد آن را تلف کند، حق ندارد مالکیت خود را وسیله ضرر رساندن به دیگران قرار دهد. به صورت عرضی بر آن مترتب می‌گردد.

۵. استلزامات نهادها برای علوم اجتماعی

ماهیت نهادها هرچند از نظر هستی‌شناختی ذهنی، اعتباری و سابیجکتیواند ولی از جهت معرفت‌شناختی، واقعیت اجتماعی و ابجکتیو به حساب می‌آیند. هر گزاره‌ای که درباره نهاد و واقعیت‌های نهادی نهفته در نهاد آن شکل می‌گیرد، بیانگر یک واقعیت اجتماعی است و به همین جهت این گزاره‌ها همانند گزاره‌هایی که از یک واقعیت عینی و خارجی حکایت می‌کنند، قابل صدق و کذب‌اند؛ زیرا وجود و عدم واقعیت اجتماعی مورد اعتبار و پذیرش جمعی این گزاره‌ها، معیار صدق و کذب این گزاره‌ها قرار می‌گیرد. وقتی گفته می‌شود «او متأهل است»، «مالک خانه است» مانند گزاره «آفتاب طلوع کرده است»، قابل صدق و کذب است؛ زیرا از یک واقعیت اجتماعی مورد پذیرش جامعه خبر می‌دهد و به طور عام مورد تصدیق قرار می‌گیرد.

این نوع واقعیت‌های اجتماعی را نمی‌توان به صورت جدا و مستقل از یکدیگر مورد شناسایی و بررسی قرار داد، بلکه آنها در ارتباط با یکدیگراند و این ارتباط به دو صورت عمودی و افقی (عرضی و طولی) انجام می‌گیرد. ارتباط عمودی آن عبارت است از اینکه هر واقعیت نهادی می‌تواند با اعتبار و توافق اجتماعی، منشأ ترتب واقعیت نهادی دیگر بر آن شود، و این ترتب واقعیت نهادی بر نهادی در رتبه سابق تکرار پذیرد و این روند زنجیره‌وار ادامه پیدا کند. ارتباط افقی آن نیز عبارت است از ارتباط هر واقعیت نهادی با واقعیت نهادی دیگر که در عرض آن به عنوان مجموعه واقعیت‌های نهادی، تحت یک نظام قرار می‌گیرند؛ مثلاً در مورد مالکیت به عنوان یک نهاد، واقعیت‌های نهادی هم‌عرض آن عبارت‌اند از اینکه «هر مالکی نباید مال خود را تلف کند» و «مالکیت خود را نمی‌تواند وسیله ضرر رساندن به دیگری قرار دهد». واقعیت نهادی عمودی (طولی) آن نیز عبارت است از اینکه «هر مالکی می‌تواند مال خود را در چارچوب‌های حقوقی

مختلف از قبیل خرید و فروش، اجاره، صلح و... به دیگری منتقل کند»، همچنانکه «می‌تواند مال خود را مورد استفاده خویش قرار دهد».

این ارتباط عمودی و افقی (طولی و عرضی) ساختار ارتباطات اجتماعی را هم در سطح گسترده به صورت هم عرض، و هم در لایه‌های مختلف اجتماعی به صورت عمودی، به دنبال دارد. در واقع بدون این نهادها، ارتباط افراد با یکدیگر در سطوح و لایه‌های مختلف اجتماعی شکل نمی‌گیرد و در نتیجه جامعه انسانی به وجود نخواهد آمد. به طور فرض اگر یک میلیون انسان در زیر آسمان جمع شوند، و براساس نهاد زبانی با یکدیگر ارتباط نداشته باشند همانند یک میلیون جاندارانی هستند که قواعد زیستی بر آنها حاکم است. افراد جامعه به وسیله نهادها و توان‌ها بایستی در قالب تکالیف و وظایف مترتب بر آنها، با یکدیگر ارتباط برقرار می‌نمایند. این ارتباط با از بین رفتن پذیرش و توافق جمعی، زمینه بقاء ندارد. به دیگر تعبیر، حقوق شهروندی و حقوق انسانی در سایه نهادها شکل می‌گیرند. این نوع حقوق، حقوق طبیعی نیستند که هیچ‌گونه وابستگی به نهادهای جامعه نداشته باشند، بلکه اعطای حقوق و عمل به تکالیف در چارچوب نهادهای ازدواج و دولت و دیگر نهادها امکان‌پذیر است. بنابراین، نهادها و واقعیت‌های نهادی هرچند از جهت هستی‌شناختی اعتباری و ذهنی اند و لکن از جهت معرفت‌شناختی از عینیت برخوردارند و واقعیت اجتماعی به حساب می‌آیند و می‌توان درباره آنها گزاره‌های ابجکتیو و حکایت‌کننده از واقعیت اجتماعی به کار برد و آنها را بر اساس تصدیق همگانی قابل صدق و کذب دانست. و چون علوم اجتماعی واقعیت‌های اجتماعی زندگی بشری را مورد بحث قرار می‌دهند، نهادها و واقعیت‌های نهادی به عنوان واقعیت‌های اجتماعی در حوزه این علوم قرار می‌گیرند. در واقع، تحقیق و بررسی این نوع واقعیت‌های اجتماعی و آثار و پی‌آمدهای مترتب بر آنها در حیات اجتماعی در قلمرو علوم اجتماعی قرار می‌گیرد.

نتیجه

در این جهان پدیده‌هایی وجود دارند که وجه فیزیکی یا شیمیایی ندارند. به تعبیر سرل، پدیده‌هایی مانند افعال گفتاری، فیزیکی به حساب نمی‌آیند، اما وجود دارند. در این جهان واحد چگونه پدیده‌های فیزیکی و غیر فیزیکی با هم وجود دارند و کیفیت ارتباط این دو نوع پدیده چگونه است؟ به دیگر تعبیر، چگونه در جهان واحد فیزیکی، پدیده‌هایی مانند پول، ازدواج و دولت را در خود جای داده است با اینکه واجد ویژگی‌های طبیعی عناصر فیزیکی و شیمیایی جهان نیستند؛ ولی به واسطه توافق انسانی، به عنوان بخشی از واقعیت‌های اجتماعی به شمار آمده و همانند

عناصر فیزیکی دارای کارکرد می‌باشند. مطالعه این نحله از واقعیت اجتماعی و نهادی موجب توسعه بینش‌های نظری و امکانات و ابزارهای عملی، در حوزه رفتارهای اجتماعی است؛ زیرا نهادها بر سازنده تعاملات انسان‌ها با یکدیگر و منشأ پیدایش عوامل محیطی و اجتماعی‌اند و شناخت آنها زمینه‌ساز تحلیل و آگاهی از وضعیت گذشته و کنونی حیات اجتماعی است. همچنانکه نهادها می‌توانند به عنوان عناصری راه‌گشا در طراحی حرکت مطلوب جامعه مورد بهره‌برداری قرار گیرند و بر همین اساس، در علوم انسانی به جهت اینکه موضوع آن انسان و مسائل و واقعیت‌های حیات اجتماعی است، نمی‌توان واقعیت‌های اجتماعی از جنس نهادها را همانند پدیده‌های فیزیکی و طبیعی مورد تحقیق قرار داد، بلکه باید روشن‌شناسی واقعیت‌های نهادی را متمایز از روشن‌شناسی علوم طبیعی تعریف نمود.

از این گذشته، نهادها و واقعیت‌های نهادی برخاسته از آنها مبنای رفتار و اجتماعی انسان‌هاست؛ زیرا نهادها در جهت تأمین نیازهای حیات اجتماعی شکل گرفته‌اند و حقوق و تکالیفی به عنوان کارکرد وضعی و آثار آنها به عنوان فلسفه وجودی آنها، بر آنها مترتب می‌شود. از این رو، نهادها و واقعیت‌های نهادی برخاسته از آنها چارچوب‌های بسیاری از رفتارهای اجتماعی به حساب می‌آیند و شناخت آنها زمینه‌ساز شناخت رفتارهای اجتماعی است. در واقع، شناخت مبانی رفتارهای اجتماعی و پیش‌بینی شکل‌گیری آنها در قلمرو علوم انسانی - اجتماعی قرار می‌گیرد و در نهایت، نهادها از موضوعات اساسی این علوم به حساب می‌آیند.

منابع

۱. متوسلی، محمود (۱۳۸۲)، توسعه اقتصادی، تهران: سمت.
۲. مشهدی احمد، محمود، معنا و مفهوم نهاد در اقتصاد نهادگرا؛ نگاهی به اختلافات موجود بین نهادگرایی قدیم و جدید و نقش نهادها در مناسبات اقتصادی، فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، س ۱۳، ش ۴۸، بهار ۱۳۹۲
۳. نظربلند، غلامرضا (۱۳۸۸)، درآمدی بر بحران مالی جهان، تهران: نشر نی.
۴. نورث، داگلاس. سی (۱۳۷۷)، نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه حمیدرضا معینی، تهران، سازمان برنامه و بودجه.
5. Chris, Laird (2008) "What Just happened with AIG and this Means for you", [online] Available <http://www.kitco.com/ind/Laird/sep172008.html>
6. Hamilton, David (1986) Technology and Institutions Are Neither, Journal of Economic Issues, Vol. 20, No. 2 (Jun., 1986), pp. 525-532
7. Hodgson Geoffrey M. (2006) What Are Institution? Journal of Economic issues, Vol. XL No. 1 March 2006
8. Homan Pault (1932), An Appraisal of Institutional Economics, The American Economic Review, Vol. 22, No. 1 (Mar., 1932), pp. 10-17
9. Michell Wesley C. (1910), The Ratonality of Economic Activity II, Journal of Political Economy, Vol. 18, No.3.
10. Searle, John R. (1995), The Construction of Social Reality, New York, Free Press.
11. Searle, John R., (1998), Mind, Language and Society, NewYork, Busie Books
12. Veblen, thorstdn (1909), The Limitation of Marginal Utility, Journal of political Economy, Vol 17, No, 9
13. Williamson, Oliver, E. (2000), The New Institutional Economic: taking stock, Looking Ahead, Journal of Economics literature, Vol. XXXVIII, pp: 595-613.